

هو العليم

بحث پیرامون مبدأ نیابت در حج نیابی

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه

158

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مسئله نیابت مطلبی که در بین فقهاء مطرح است، قضیه خصوص مبدأ نیابت است که چطور آن نیابت تحقق پیدا می‌کند؛ آیا مبدأ برای این نیابت به‌عنوان تکلیف و الزام، از همان محل توطن آن شخص است؟ حالا به هر علتی این نیابت فی زَمَنِ الحِیَاةِ که شخص مستطیع بوده، بعداً از او به‌واسطه قصور یا تقصیر سلب و نفی نیابت شده است و الآن فرض کنید که مُقَعَد است یا عذر دیگری دارد که ولو متسکعاً نمی‌تواند حج را انجام دهد.

مبدأ حج نیابتی

صحبت در این است که این مبدأ نیابت باید از کجا باشد؟ آیا باید از همان محل تعلق وجوب باشد؛ یعنی در همان جایی که استطاعت در آنجا تحقق پیدا کرده است؟ یا اینکه از هر جایی این نیابت صدق می‌کند و شخص می‌تواند نایب یک شخص از یک شهر دیگر، بلد دیگر یا کشور دیگر شود؟ فرض کنید که وجوب حج به شخصی در ایران تعلق گرفته است، یک نفر در امریکا از او قبول نیابت می‌کند و یا بالعکس. یا اینکه شخصی از مُدُنِ قریبه به مکه برای او تعهد نیابت می‌کند. مطلب دیگر این است که از کجا باید اداء مال، صرف زاد و توشه و مرکب برای آن شخص انجام شود. این مطلبی است که از سابق

در بین فقهاء مطرح بوده است.

قرار نداشتن استطاعت در حیطة تکلیف و تحدید شرعی

با توجه به مطلبی که راجع به استطاعت صحبت شد و اینکه استطاعت اصلاً به‌طور کلی در حیطة تکلیف و تحدید شرعی قرار ندارد بلکه یک مسئله عرفی و عقلی است و اگر شرع هم در این باره اظهار نظر کرده است از باب سرد¹ و طرد عرفی است که نسبت به این مسئله ابراز تمایل کرده است؛ یعنی حد تعیین کرده است یا مثلاً تعریف و تفسیر موضوع کرده است و توضیح داده است مثل مسئله‌ای که مربوط به حدّ ترخص است؛ فرض کنید که شخصی می‌خواهد به سفر برود، تا وقتی که شخص در خیابان‌های شهر می‌گردد، کسی به او نمی‌گوید که قصد سفر دارد ولو بلاد کبیره باشد، می‌گویند که مثلاً کاری دارد و می‌رود فلان نقطه انجام دهد.

این یک مطلب خیلی مهم در استنباط و اجتهاد است که این قضیه در بسیاری از جاها به‌درد می‌خورد و در موارد زیادی کاربرد دارد؛ یعنی می‌شود بگوییم که اصلاً کلیدی است برای اینکه فهم و درک مجتهد را نسبت به شکل‌گیری موضوع حکم، بیان کند.

تجّر اهل سنت نسبت به تشخیص موضوع و ترتب حکم

ما می‌خواهیم در خیلی از موارد نحوه تشکّل موضوع را هم برعهده شرع بگذاریم؛ یعنی نمی‌خواهیم خودمان فهمی از یک موضوع

¹ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج 5، ص 99:

«السرد: ضمك الشيء بعضه الى بعض نحو النظم و ما أشبهه، و منه قولهم سرد الدرع أي ضمّ حديد بعضها الى بعض.»

به دست بیاوریم، از «الف» تا «یاء» را می‌خواهیم بر عهده شرع بگذاریم و تقریباً یک ملاک عامی برای این قضیه به دست بیاوریم؛ یعنی همان طوری که اهل تسنن نسبت به احکام شرعی یک نوع تحجری نسبت به تشخیص موضوع و بعد هم برای ترتب حکم بر آن دارند ما هم نسبت به این مسئله چنین قضیه‌ای داریم؛ یعنی نمی‌خواهیم هیچ نوع مجالی برای تحول و تغیر پیدا کنیم.

خیلی از مطالب وارده در شرع و فقه، بر اساس ملاکات عرفیه

اصلاً خیلی از مطالبی که در شرع و فقه آمده بر اساس ملاکات عرفیه است؛ یعنی همین ملاکات عرفیه است که یک موضوع را برای آن بار می‌کند و مترتب می‌کند.

می‌خواهم مثال‌هایی نسبت به این قضیه بیان کنم تا شما متوجه تناقض فتوا در این مسئله شوید، شاید هم تا حدودی به مسئله رسیده باشید. من باب مثال نسبت به قضیه حجاب، چرا دیدن بدن مرد برای مرد اشکال ندارد اما دیدن زن برای مرد و دیدن مرد برای زن ایراد دارد؟ در حالی که هر دو آدم و انسان هستند. هیچ وقت تا حالا به این قضیه فکر کرده‌اید که چطور اگر مرد بخواهد بدن یک مرد را ببیند؛ پایش را ببیند، دستش را ببیند، سرش را ببیند، موی سرش را ببیند ایراد ندارد بلکه به حمام هم می‌روند. حمام مردانه رفته‌اید؟! - البته بعضی جاها قدری بیشتر نسبت به این قضیه قائل به توسعه هستند! یک وقت ما در یکی از این بلاد عربی به حمام مردانه رفتیم، دیدیم عجب اینها مثل اینکه خیلی راحت هستند!

ما حالا یک حدود از بدنمان پوشش دارد اما اینها هیچ! راحت هستند و از هفت دولت آزادند! مثل اینکه آنها این مطلب را بهتر از ما فهمیده‌اند! استنباطشان از ما بهتر بوده است! حالا ما محدوده‌ای را در پرانتز نگه می‌داشتیم آنها همان پرانتز را هم برداشته بودند! اینها این قضیه را خوب فهمیده بودند که مسئلهٔ حجاب دائرمدار یک موضوع دیگری است غیر از آنچه که ما تا به حال صحبت و فهم داشتیم! - راجع به این قضیه تا حالا فکر کرده‌اید؟! چرا دیدن بدن مرد برای مرد دیگر ایراد ندارد اما برای یک زن ایراد دارد و حرام است؟! این قضیه‌ای است که همه‌جا هست، الآن مطلبی که وجود دارد این است که آدم می‌بیند حتی در تلویزیون بدن مرد را نشان می‌دهند و زن هم می‌بیند، این حرام است، نباید نشان دهند. همان طوری که برای مرد حرام است، برای زن هم حرام است او هم نمی‌تواند نگاه کند، او هم نمی‌تواند ببیند یا اینکه مثلاً چرا دیدن زن برای زن ایراد ندارد؟ این چه علتی می‌تواند داشته باشد؟

عامل و علت برای تکلیف نسبت به حجاب

وقتی که به این قضیه توجه می‌کنیم یک مطلب به نظر می‌آید و آن این است که حسی که برای دیدن زن در مرد پیدا می‌شود، آن حس از دیدن مرد برای مرد نیست یا حسی که برای زن از دیدن یک مرد پیدا می‌شود آن حس و احساس برای دیدن زن نیست. این عامل و علت برای تکلیف نسبت به حجاب می‌شود پس ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ

يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ¹)
دائر مدار وجود این حس است. خود این حس تکلیف
به غمض و تکلیف به حفظ و تحفظ می‌آورد. وقتی
که آن حس در آنجا نباشد شما نمی‌بینید و گرنه خدا
فرموده است که چرا مثلاً ... اگر هم خدا فرموده
باشد دوباره همین است؛ یعنی دوباره همین مسئله
است که بر اساس یک مسئله تکوینی، بر اساس یک
احساس تکوینی، بر این احساس، - ببینید کجا
می‌خواهم بروم! - این موضوع وقتی شکل
می‌گیرد، این تکلیف هم روی آن احساس قرار
می‌گیرد. ولی اگر زن، زن را ببیند چنین احساسی
ندارد.

همین حالا اگر قرار شود که همین احساس
وجود داشته باشد، شما می‌بینید تکلیف به حرمت
می‌آید. اینکه می‌گویند: «قصد ریبه نباشد» در
اینجا این مطلب مطرح است. حالا دیگر فرق
نمی‌کند، بین زن و مرد تفاوتی ندارد، مطلب در
اینجا یکی است؛ چون آن احساس، حالا به هر
علتی می‌تواند باشد، فرد یک فرد است، بالأخره
حالتی دارد، همه که یک‌طور نیستند، همه که یک
اخلاق و فرهنگ ندارند، همه که یک قسم نیستند،
افراد مختلف هستند، خصوصیات افراد مختلف
است و ما نمی‌توانیم به‌طور کلی یک فتوا
به‌نحو کلی بدهیم که دیدن اشکال ندارد و بلامانع
است! شما می‌بینید که این مسئله در اشخاص بر
طبق آن خصوصیات در اینجا تفاوت می‌کند.

همین که شما نگاه می‌کنید، می‌بینید آیه شریفه

¹ سوره نور (24) آیه 30 و 31.

نسبت به زن‌هایی که ﴿لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾¹ می‌فرماید: «اشکال ندارد». عجب! اینکه زن است! چطور تا وقتی که بیست سالش بود اشکال داشت، سی سال ایراد داشت، چهل سال ایراد داشت، پنجاه سال هم نمی‌دانیم اشکال دارد یا ندارد! دیگر به پنجاه و پنج و شصت که رسید خیال می‌کنم ایراد نداشته باشد! حالا دیگر بسته به شرایط و محیط و کیفیت و امثال ذلک فرق می‌کند. حالا ممکن است زنی رفته باشد عمل کرده باشد، آدم به بعضی‌ها نگاه می‌کند، خیال می‌کند اینها بیست‌ساله هستند ولی شصت‌ساله هستند و ده‌تا عمل کرده‌اند! اینها از برکات فنون امروزی است! در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این چیزها نبوده است؛ این عمل پلاستیک و عمل‌های گچ و سرب و آهن و پلاستیک و نایلون و اینها نبوده است! حالا دیگر این چیزها پیدا شده است و طبعاً بر طبق آن هم احکام تفاوت پیدا کرده و موضوع فرق کرده است!

مسئله حجاب، دائرمدار رجاء نکاح و عدم رجاء نکاح

وقتی که نگاه می‌کنید، می‌بینید نسبت به آنها اشکال ندارد، این اشکال نداشتن برای این است که دیگر آن حس وجود ندارد؛ آن احساس و رجاء برای یک جوان وقت دیدن کسی که ﴿لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾ است منتفی می‌شود یعنی آن حس منتفی شد پس مسئله دائرمدار رجاء است؛ رجاء نکاح و عدم رجاء نکاح. در صورتی که رجاء نکاح باشد حکم به حرمت می‌آید، حکم به غمض و حفظ می‌آید. در صورتی که عدم رجاء نکاح باشد حکم به غمض هم نیست، می‌تواند عادی باشد، البته با رعایت

¹ سوره نور (24) آیه 60.

حدود و امثال ذلک! توجه می‌کنید؟!

یکی از مواردی که داریم و الآن به ذهنم آمد آیه (أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا)¹ است چرا در اینجا (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ) آمده است؟ به خاطر احساس یکرنگی، احساس وحدت، محبت، احساس عاطفی، مسائل عادی و آن حالتی که انسان آن حالت را بین خود و رفیقش؛ بین خود و برادرش؛ بین خود، عمه، خاله و امثالهم حس می‌کند. یک وقت من به منزل یکی از عمّات خودم رفته بودم، بعد از ظهر بود، می‌گفت که فلانی ظهر به اینجا آمد و ما خواب بودیم، همسایه در منزل را برایش باز کرد و - اتفاقاً منزل عمه او هم بود - او خودش سراغ یخچال رفت و غذا آورد و خورد چون غذا نخورده بود، پایان غذا یک دفعه ما دیدیم که عجب او نشسته است و غذا می‌خورد! گفت: «من آدمم و دیدم خواب هستید گفتم که حالا چرا بیدارتان کنم؟!» او گفت که چه کسی در را برای تو باز کرد؟! گفت: «همسایه پایینی!» همسایه پایینی در را باز کرده بود و او هم به بالا آمد و سراغ یخچال رفت و به غذا خوردن مشغول شد و گفت: «حالا که خواب هستید چرا سروصدا کنیم؟! ما گرسنه هستیم، غذایمان را می‌خوریم، به اینها هم کاری نداریم، بگذار اینها خواب باشند» و خیلی

¹ سوره نور (24) آیه 61.

هم خوشحال شدند.

ببینید حالا آیا این شخص باید اینجا گرسنه بنشیند و صبر کند تا اینها از خواب بیدار شوند، اجازه بگیرد که ما گرسنه هستیم و دلمان ضعف رفت، روده بزرگ روده کوچک را خورد؟! آقا سراغ یخچال برو و چیزی بردار و بخور، خانه عمه است و مسئله‌ای نیست. آن احساس، ربط و رابطه‌ای که در اینجا هست، حکم را بیان می‌کند. موضوع برای حلّیت اکل را برای انسان محقق می‌کند که در این شرایط این موضوع محقق شد مثل اینکه به خانه خودت رفته‌ای؛ همان طوری که انسان در خانه خودش از کسی اجازه نمی‌گیرد، از زنش اجازه نمی‌گیرد که حتماً اجازه می‌فرمایید؟! او هم یا می‌گوید: «بله» یا می‌گوید: «نه، چون دیر آمدی، چشمت چهارتا شود باید گرسنگی بکشی تا دیگر شب دیر نیایی!» این‌طور نیست، خودش غذایش را می‌خورد و میوه‌اش را هم می‌خورد. همان احساس را انسان دارد، ببینید به آن رابطه، به آن علقه و به آن کیفیت دیدگاه برمی‌گردد.

حالا فرض کنید که اگر شخصی با عمه یا عمو یا خاله یا دایی و امثالهم چنین مطلب و حالی را نداشت، یا رفیقی دارد که سالی یک دفعه او را می‌بیند و با او یک مسئله و مشکلی هم دارد و امثال ذلک، آیا این آیه شامل این مورد می‌شود؟! خیر! چون وقتی که آیه می‌فرماید: ﴿صَدِيقُكُمْ﴾؛ رفیقتان، یعنی آن ارتباط باید باشد، آن حالت و حس بین دو نفر باشد. اما در اینجا این ارتباط نیست، اینکه می‌گوید: ﴿صَدِيقُكُمْ﴾ در این مورد

اصلاً معنا ندارد.

لذا اهل معرفت در اینجا مسائلی دارند، مطالبی برای آنها پیدا می‌شود، گاهی اوقات حتی در مورد رفیق می‌گویند: «اگر بخواهی در حق او دعا کنی جفا کرده‌ای، چرا او را از خودت جدا دیده‌ای تا برای او دعا کنی؟!» این همه ما ادعیه داریم، روایات داریم که انسان باید راجع به برادر مؤمن دعا کند، خیلی زیاد هستند^۱ ولی انسان می‌بیند که ممکن است مطلب دیگری بالاتر از این قضیه باشد. مگر اینکه انسان آن دعایی که برای خودش می‌کند، احساس می‌کند که رفیقش حضور دارد.

یادم هست خیلی وقت قبل در زمان شاه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در سفری که مکه مشرف بودند - آن موقع سنّ ما هفده یا هیجده سال بود - در نامه‌ای که برای بعضی از دوستانشان نوشته بودند، آورده بودند:

من در هنگام دعا دوئیتی نمی‌دیدم تا برای شما جدا دعا کنم!

«دوئیتی نمی‌دیدم»؛ یعنی همان خواست و میل من در کنار کعبه مشمول این دایره می‌شد. این‌طور نبود که مثلاً بخواهم جدای از دایره بگویم که خدایا فلانی را هم این‌طور کن، عاقبت به خیر کن، اصلاً وقتی که می‌گفتم: «خدایا برای

1 الكافي، ج ۲، کتاب الدعاء، باب الدعاء للإخوان بظهر الغیب، ص 507، ح 1:

«عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "أَوْشَكَ دَعْوَةٌ وَأَسْرَعُ إِجَابَةٍ دُعَاءِ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ".»

جهت اطلاع بیشتر به کتاب الكافي، ج ۲، کتاب الدعاء، باب الدعاء للإخوان بظهر الغیب، ص 507 و 508 رجوع شود.

ما این را پیش بیاور، تو اصلاً همان‌جا حضور داشتی و آنجا وجود داشتی!» این قضیه بالاتر از این است که انسان بخواهد کسی را جدا دعا کند. ببینید این مطلب هم به یک حالت بر می‌گردد؛ یعنی حکم شرعی بر جواز و بر حریت اکل و عدم حکم شرعی دائرمدار یک قضیه تکوینی و خارجی است. یک علقه و یک حس در اینجا وجود دارد که حکم دائرمدار بر آن قضیه مرتبط می‌شود.

یا من باب‌مثال مسئله حدّ ترخص؛ یکی از چیزهایی که امروزه مصطلح است این می‌باشد که مسافرت‌های امروزی دیگر مثل سابق نیست؛ لذا نماز شکسته نیست و امثال‌ذلک! چون افراد در مسافرت قدیم خسته می‌شدند ولی الآن خسته نمی‌شوند. همه این حرف‌ها بیخود است، چه کسی گفته است که در سابق خسته می‌شدند؟! اتفاقاً خیلی هم کیف می‌کردند، سوار اسب و کجاوه می‌شدند، می‌گفتند و می‌خندیدند! خستگی ندارد، اگر آدم سوار الاغ شود، الاغ خسته می‌شود، چرا او خسته شود؟! یا سوار شتر و کجاوه شود، خستگی چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! حالا دو دقیقه بیا پایین، چایی بخور، خستگی تو هم دیگر می‌رود! حالا همه این دنیا برای آن یک ذره خستگی مانده است، آن وقت خدا تا ده روز به آدم مرخصی بدهد! حالا یک ذره خسته شده است، آقا اگر چرت بزنی خستگی تو می‌رود، چایی یا قهوه بخوری خستگی تو برطرف می‌شود، اینکه دیگر نماز شکسته ندارد. خداوند منةً علی العباد گفته است حالا که در سفر هستید، منةً تسهیلی هم در اینجا باشد، خدا است دیگر!

یک روایت خیلی جالبی امروز از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم دیدم، - در حال نوشتن
مقدمه اجتهاد و تقلید هستم چون قرار است چاپ
شود - که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ
بِرُخْصِهِ كَمَا يَحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بَعَزَائِمِهِ.»¹

همان طوری که خدا دوست دارد به فرائض او
عمل کنید، همان طور هم در مواردی که ترخیص
و جواز است، عمل کنید؛ یعنی خودت را کاسه
داغ تر از آش نکن، خشک مقدسی در نیاور، خدا
از خشک مقدسی بدش می آید! وقتی خدا
می فرماید که در اینجا روزهات را بخور، بخور!
وقتی می فرماید که نماز را شکسته بخوان،
شکسته بخوان! وقتی که به تو می فرماید: «فلان
کار را انجام بده»، نگو که حالا من می خواهم کار
سخت و مشکل را انجام دهم وقتی ترخیص است،
ترخیص کن! بنده باش؛ بنده یعنی هر طوری که
او می فرماید عمل کنی؛ وقتی می گوید که اینجا
این کار را انجام بده، انجام بده؛ قُم، قُم؛ اجلس،
اجلس؛ برو، برو؛ بنشین، بنشین! از خودت
تکلیف جعل نکن! خدا بدش می آید، خیلی عجیب
است! این نشان می دهد که ما باید با خدا مهربان
باشیم، او با ما مهربان است، چرا ما به او اخم
می کنیم؟! چرا ما با او از سر ناسازگاری
هستیم؟! وقتی خدا این قدر مهربان است، این قدر
رفیق است، این قدر شفیق است، این قدر با آدم راه
می آید، حالا ما بیاییم مطلب را مشکل کنیم!؟

یک روایت هم قبلاً دیده بودم از امام باقر

¹ وسائل الشیعة، ج 16، أبواب الأمر و النهی و ما یناسبهما، باب 29،
ص 232، ح 20.

علیه السلام که در حج مشرف بودند و امام جعفر صادق علیه السلام جوان بودند و خیلی طواف می‌کردند، به طوری که در جمعیت هم بود، عرق کرده بودند و به تعب افتاده بودند. بعد [امام باقر علیه السلام] حضرت صادق را نزد خود خواندند و سپس فرمودند: «يَا جَعْفَرُ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.»¹

وقتی که خدا چیزی را قبول می‌کند، کم آن را هم قبول می‌کند، این قدر خودت را به تعب نینداز، این قدر خودت را به سختی و ناراحتی نینداز؛ آرام طواف کن، وقتی خسته شدی، بنشین و دوباره بلند شو و طواف کن. خدا از خستگی خوشش نمی‌آید، خدا می‌خواهد بنده‌اش با راحتی باشد، با طمأنینه باشد و این خیلی عجیب است؛ نشان می‌دهد اصلاً تفکر و فهم عبادی امام علیه السلام نسبت به این مسائل چگونه است و این ارتباط باید به چه کیفیت باشد.

على كل حال راجع به حدّ ترخّص، تا زمانی که شما در شهر می‌گردید، هیچ شخصی نمی‌گوید که شما خارج شده‌اید اما وقتی که از شهر فاصله گرفتید، یک شبهه ایجاد می‌شود که فلانی اطراف شهر چه کار می‌کند؟! مغازه‌ای نیست که بخواهد برود. اگر مقداری هم از اطراف شهر فاصله بگیرد، دیگر شبهه زیاد می‌شود. وقتی مقداری دیگر زیاد شد، این فهم عرفی می‌گوید که او می‌خواهد از شهر بیرون برود، او قصد سفر دارد که می‌رود.

¹ الكافي، ج ۲، ص ۸۶، کتاب الإیمان و الکفر، بابُ الإقتصادِ فی العبادة، ص ۸۶، ح ۴.

شکسته شدن نماز و روزه در وقت رسیدن به حدّ ترخص

اینها خودبه‌خود در ذهن انسان تداعی می‌شوند و این تداعی در ذهن انسان موضوع برای سفر را ایجاد می‌کند پس اگر قصد سفر داشتید به حدّ ترخص که می‌رسید نماز شکسته می‌شود، روزه شکسته می‌شود، این خودبه‌خود است. شارع دیگر در اینجا جعل [موضوع] نمی‌کند، همان مبنا عرف را می‌پذیرد. این‌طور نیست که بگوید: «آقا وقتی که به جایی رفتی و صدای اذان را نشنیدی و بعد هم جدران و بیوت را ندیدی در آنجا بایست و ...!» بله! یک وقت شارع می‌گوید که اگر قصد سفر هم کردی، باید بمانی تا وقتی که نفس سفر یعنی همان عشرة أمیال محقق شود، آن یک مطلب دیگر است ولی وقتی عنوان سفر روی شما آمد، با حدّ ترخص در اینجا انجام می‌شود.

عرفی بودن حدّ ترخص

حدّ ترخص یک مسئله عرفی می‌شود، نیازی به حدّ شرعی ندارد. قضیه عرفی هم مشخص است. بله، گاهی اوقات شارع برای تسهیل در موضوع و عدم اختلاف، حدودی بر این مسئله تعریف می‌کند.

ببینید این قضیه بسیار مهمی است و مسائل و مشکلاتی را برای انسان حل می‌کند. مطالب زیادی را برای انسان حل می‌کند که وقتی که انسان در بعضی از موارد به یک مطلب می‌رسد که خلاف سرد فقه ظاهری و فهم ظاهری است، فوری روایت را کنار نگذارد بلکه بگوید که این یک حسابی دارد، در اینجا قضیه‌ای هست. لذا در مسئله محرمیت هم چنین مسائلی پیش می‌آید و گاهی اوقات که انسان می‌بیند در بعضی از

موارد، حکم خاص هست، ریشه آن همین قضیه است، البته شخص فقیه باید کاملاً به موارد و موازین آگاه باشد و اطلاع داشته باشد نباید فوری از پیش خودش یک تنقیح ملاک و مناطی کند و هرچه خواست بگوید بلکه باید به این رمز و رموز وارد باشد تا اینکه بتواند مسئله‌ای را بیان کند.

یک وقت در جایی بودم که یکی از بزرگان در آنجا بود - البته خیلی وقت است که فوت کرده است و به رحمت خدا رفته است - یک شخص وسواسی آمده بود و می‌گفت: «آقا من که وضو می‌گیرم این [به‌نظرم درست] نیست»، خیلی برای او مشکل بود. یک‌دفعه ایشان گفت: «به فتوای من طهارت در نماز شرط نیست!» ما خیلی تعجب کردیم که چطور به این شخص چنین چیزی می‌گوید! آن شخص هم مقلد بود و نسبت به این مسئله تعبد داشت. بعد از یک مدتی آن فرد را در یکی از شهرستان‌ها دیدم، گفتم: «فلانی تو نمازت را بدون وضو می‌خوانی؟!» گفت: «نه، چند روز بدون وضو خواندم، دیدم دیگر اصلاً شک نمی‌کنم. آن حالتی رفتم، اصلاً آن مسئله به‌طور کلی رفت!» گفتم: «حالا وضو بگیر تا ببینم» دیدم وضو گرفت و نماز خواند! قبلاً شش ساعت سر حوض می‌نشست تا یک وضو بگیرد، گاهی اوقات وضوی او شش ساعت یا پنج ساعت طول می‌کشید، این شخص بزرگ با یک فتوا به آن اصل قضیه زد و گفت که وضو لازم نیست! وقتی که آن حالتش از بین رفت، این فتوا تعلق صلاة به طهارت را باز کرد و آن حالت نفسانی

بر طرف شد و یک دفعه احساس کرد عجب! دیگر او هم مثل بقیه می‌تواند وضو بگیرد، شروع کرد به وضو گرفتن و خواندن نمازها!

این فتوا را هر کسی نمی‌تواند بدهد چون مطلب آسانی نیست، ممکن است در خیلی از موارد مصادیقی پیدا کند، هر کسی به این راحتی نمی‌تواند. می‌دانید چرا چنین حرفی زده است؟! چون به این قضیه، نکته و مطلب رسیده است و روی همان نقطه‌ای که محل ضعف او است، دست می‌گذارد و آن مطلب را از بین می‌برد.

حالا من می‌خواهم مطلبی را خدمت رفقا بگویم، همه اینها مقدمه برای این مطلب بود البته ادله فقهی آن را بعداً می‌گویم. این مسئله‌ای که الان بین فقهاء در تحدید مبدأ برای نیابت متعارف است، به چه برمی‌گردد؟ اگر قرار باشد ما استطاعت به عنوان صرف زاد و راحله و با این کیفیت را دخیل برای تحقق موضوع وجوب حج بدانیم، بنابراین همه بحث‌ها به‌طور کلی از بین می‌رود، چرا؟! چون این شخصی که مستطیع است، از کجا مستطیع است؟! از محل توطنش استطاعت تعلق گرفته است پس نیابتی هم که باید متعلق به این شخص در صورت تقصیر یا قصور، شود - فرق نمی‌کند، ابتدا در صورت قصور یا تقصیر بوده است یا اینکه هیچ‌کدام؛ شخص نتوانسته است! بعداً هم نمی‌تواند ولو متسکعاً هم برود - قطعاً خود استطاعت به واسطه دخالتی که در تحقق موضوع دارد، ملاک برای وجوب نیابت می‌شود از همان موطن و از همان مکانی که برای این شخص استطاعت حاصل

شده است.

اگر حیاً باشد باید از همان شهر و زمانی که حج بر او واجب شده است، پول بدهد؛ باید پول یک حج کامل از همان زمانی بدهد که از اینجا برای او واجب است.

اگر فوت کرده است و میت باشد، آن مقداری که ورثه به عنوان استطاعت دفع می‌کنند باید به همان مبلغی باشد که در زمان حیات با تحصیل و یا حصول آن مبلغ، حج برای او واجب بود. دیگر نمی‌توانند کمتر بدهند یا اینکه بگویند که یک حج نیابتی و حج میقاتی و امثال ذلک انجام شود؛ چون به آن کیفیتی که وجوب حج تعلق گرفته است باید به همان کیفیت، نیابت تعلق بگیرد. پس نیابت باید از آنجا باشد. دیگر همه بحث‌ها در این صورت لغو خواهد بود. باید نیابت از همان محل برای توطن، مسقط‌الراس¹ یا حال هر جا که بوده است، محقق شود.

اگر به یک شخص بگویند که شما تا خود مکه را برو، فقط پول مکه و ذبح و منی و امثال ذلک را به تو می‌دهیم، این نیابت موجب اسقاط تکلیف نخواهد بود اما شما می‌بینید که بعضی یا خیلی از فقها، فتوای به حج میقاتی هم می‌دهند و می‌گویند که شخص می‌تواند از خود میقات نیابت بگیرد.² اگر نیابت از خود میقات صحیح باشد، آن وقت چطور شما وجوب استطاعت را از خود توطن شرط می‌دانید؟! این دو باهم تناقض دارند! پس اگر شما نیابت از میقات را کافی می‌دانید، این

¹ فرهنگ فارسی عمید: محل تولد؛ زادگاه.

² مجمع الفائدة، ج 6، ص 81؛ کشف اللثام، ج 5، ص 126.

حج می‌شود حج میقاتی؛ در صورتی که شما قائل به وجوب حج بر اساس استطاعت مالیه از محل توطن و سکونت هستید! اگر از آنجا باید حج واجب شود، پس نیابتی که باید انجام شود هم باید از همان‌جا انجام شود. باید پول را به او بدهی حالا دلش خواست از اینجا یا از جای دیگر برود، فرقی نمی‌کند. آن دفع و صرف مالی که نسبت به حج نیابتی بر عهده شخص یا وراثت هست باید به اندازه دفع مال و صرف مالی باشد که خود شخص منوب‌عنه در آن وقت به او تعلق گرفته است. مثل «إِقْضِ مَا فَاتَ كَمَا فَاتَ»¹ که در مورد نماز داریم؛ اگر برای شخص صلاة تماماً فوت شد قضایش هم باید تماماً باشد اگر قصرأ بود قضایش هم باید به این کیفیت باشد.

لذا اگر استطاعت به این کیفیت؛ یعنی تحصیل زاد و راحله برای خود شخص در وجوب حج دخالت داشته باشد؛ یعنی به‌عنوان واجب مشروط - نه به‌عنوان واجب مطلق و شرط وجودی - و شرط وجوبی باشد، بنابراین نیابت هم باید بر همین اساس باشد و دیگر حج میقاتی جایز نیست البته ادلّه آن را عرض می‌کنیم که حتی نسبت به این قضیه هم ادلّه تطبیق می‌کند.

اما اگر استطاعت آن‌طوری باشد که ما معنا کردیم؛ استطاعت یک شرط وجودی است و شما بآیّ نحوکان اگر مستطیع شدید، می‌توانید حج را انجام دهید پس این حج نیابتی، حج میقاتی هم می‌شود چون آنچه که بر شما واجب است خود

¹ تهذیب الاحکام، ج 3، کتاب الصلاة، أحكام فوائت الصلاة، ص 162، ح 11 با قدری اختلاف.

حج است، چه اینکه مال برای خودتان حاصل شود یا اینکه شخصی به شما بدهد یا اینکه به عنوانی شما به حج مشرف شوید مثلاً شخصی پزشک است و اینجا مطب دارد، به آنجا می‌رود، طبابت می‌کند و پولش را صرف حج می‌کند. شخص همان شغلی که در اینجا دارد را در آنجا انجام می‌دهد مثلاً در اینجا کفافی می‌کند، در راه حج هم کفافی می‌کند، پول هم به‌دست می‌آورد، خلاصه اگر به این کیفیت باشد، می‌شود حج نیابتی، حج میقاتی هم باشد چون آنچه که بر او واجب است خود حج است، رفتن بر او واجب نیست که شما بخواهید برای رفتن پول بدهید. بله اگر کسی پیدا نشود که حج میقاتی انجام دهد باید به این نحو باشد، آن هم به‌عنوان مقدمه برای حج. من باب‌مثال شخصی می‌گویم که من نیابتاً حج انجام می‌دهم به شرطی که شام و نهار همه چلوکباب و جوجه باشد، من همین هستم! شخصی هم می‌گوید که من با نان و پنیر هم برای تو نیابت می‌کنم! می‌گویی که تو بهتر هستی و خرجت کمتر است! برای بعضی جاها اگر باشد به‌صرفه است! یا اینکه مثلاً شخصی می‌گوید که من با آبگوشت هم می‌سازم، نصفش را کم کن! همه اینها دلیل می‌شود بر اینکه منظور از استطاعت، صرف همان معنای عرفی است؛ یعنی انجام دادن، قدرت بر فعل یک عمل، آن خصوصیتی نیست که الآن در اذهان هست که عبارت است از کیفیت تمکن از حج براساس این نحوه و کیفیتی که ما مشاهده می‌کنیم.

برگشت علت تغییر و اختلاف السنة فقهاء در طرح موضوع استطاعت به اختلاف

اینجا است که ما مشاهده می‌کنیم برگشت علت تغییر و اختلاف السنه فقهاء در طرح موضوع، به اختلاف در فهم از استطاعت است که درک صحیحی از استطاعت برایشان حاصل نشده است و نمی‌دانند که معنای آن صرف حصول استطاعت برای حج بایّ نحوکان است. اگر غلام است و مولایش می‌خواهد او را ببرد، استطاعت حاصل می‌شود، اگر رفیقش می‌خواهد او را ببرد، حاصل می‌شود اگر خودش استطاعت پیدا کرده است باید برود، اگر شغلش به نحوی است که در طول راه برای او امکان برای وصول به حج را فراهم می‌کند، استطاعت حاصل می‌شود اگر این مال دفعهً واحده برای او پیدا شود، استطاعت حاصل می‌شود، در غیر این صورت تحصیل آن بایّ نحوکان برای او واجب خواهد بود.

لذا ما گفتیم که وقتی شخص به بلوغ می‌رسد نباید پایش را روی پایش بیندازد، بنشیند، هر وقتی که برای او مالی از آسمان افتاد آن موقع به حج برود بلکه باید از همان موقع بلوغ همان طوری که برای جهاز دخترش، برای منزل پسرش، برای فلان کار و شغلش پول کنار می‌گذارد، برای حج هم کنار بگذارد! اصلاً ما به طور کلی این مسائل را فراموش کرده‌ایم. در وهله اول باید کم‌کم برای حج پول بگذارد، یک قلک درست کند و پولی برای حج کنار بگذارد، این پولی که الان صرف این کارها می‌کند، مقداری هم برای حج صرف کند، چون استطاعت نسبت به حج به عنوان مقدمه وجودی است، به عنوان شرط‌الوجوب نیست اگر شرط‌الوجوب باشد آن یک مطلب دیگری است.

اگر شما حج را به عنوان واجب مطلق می‌دانید بنابراین استطاعت شرط وجود می‌شود و خودتان باید تحصیل استطاعت کنید. اگر حج را واجب مشروط می‌دانید آن وقت این‌طور نیست حتی می‌تواند از خودش سلب استطاعت کند. مثل یک بنده خدا که به مرحوم پدرمان می‌گفت: «ما تا آخر ماه رمضان مستطیع شدیم، بعد از آقایان سؤال کردیم و گفتیم که ما حوصله حج نداریم! گفتند که قبل از اینکه هلال شوال بیاید از خودت سلب استطاعت کن! ما هم این را به زنمان بخشیدیم!» به زنش داد و مثلاً او هم زیر متکا گذاشته است! حالا از خودش سلب استطاعت کرده است! خدا نکند دین مردم دست اینها بیفتد، چه بر سر دنیا و آخرت آنها می‌آید! بدبخت به حج نرفت و بعد هم فوت کرد!

شخص مستطیع است، به او می‌گویند که تا شب [اول شوال] باید از خودش سلب استطاعت کند! اینها چقدر از دین فهم دارند؟! واقعاً آدم نمی‌داند! اصلاً من گاهی همین‌طور هنگ می‌کنم و اصلاً می‌مانم!

شناخت هانری گربن از اسلام، بهتر از شناخت یک مرجع تقلید از اسلام

چند روز پیش مقاله‌ای می‌خواندم؛ یکی از مراجع معروف که فوت کرده است، حالا اسمش را نمی‌بریم، ماه رمضان بود و هانری گربن از فرانسه به منزلش آمده بود، - پرفسور گربن استاد فلسفه دانشگاه سوربن بود و با علامه طباطبایی ارتباط داشت - ایشان هم می‌آید و در اینجا می‌نشیند و به افرادی که آنجا بودند می‌گوید که از ایشان پذیرایی کنید. حالا آن شخصی که

تعریف می‌کرد، پسر ایشان بود که آن مقاله را نوشته بود. وقتی تعریف می‌کرد می‌گفت که ایشان از آقای کرین به‌عنوان مسیحی اسم نبرد، می‌گفت که به‌عنوان مهمان و به‌عنوان مسافر اسم بردند که مثلاً این‌قدر پدر ما بزرگوار است که مسیحیت را به روی خودش نیاورده است و بلکه به‌عنوان مسافر [با او برخورد کرده است و دستور به پذیرایی داده است]. کُربن می‌گوید: «آقا ماه رمضان است و این ماه احترام دارد! چطور شما می‌فرمایید که چایی بیاورند؟!» ایشان می‌گویند: «احترام مهمان لازم است و چون بر شما روزه لازم نیست، بنابراین اشکال ندارد و دستور می‌دهد که میوه و چایی بیاورند!» عجب! مبهوت ماندم که یک مرد مسیحی، اسلام را از ما بهتر فهمیده است! می‌گوید که ماه رمضان است، حرمت ماه رمضان و ...

آخر عزیز من! ماه رمضان یک چیز فرمالیته و فرمولی نیست که مثل آدم رژی می‌بگویی که آقا از صبح تا ظهر نباید چیزی بخوری. ماه رمضان یک فضا و مفهوم خاص برای خودش به‌وجود می‌آورد، یک فضای تقدس و یک فضای پرهیز و یک فضای تحفظ برای انسان به‌وجود می‌آورد. شما به علت اینکه مسافر است، فضا را می‌شکنی؟! گفتند که مسافر می‌تواند بخورد یعنی بیاید جلوی همه بخورد؟! در این مجلس هم بنشیند و بخورد؟! بله، پنهانی بخورد، می‌گویند که خوردن برای آدمی که مریض است، اشکال ندارد ولی آیا می‌تواند آن لیوان آب را جلوی همه بخورد؟! به یک گوشه برود و بخورد، مرض قند

دارد، هر مرضی دارد، کلیه‌اش خراب است و سنگ دارد، به یک گوشه برود، نه‌اینکه جلوی مردم بخورد. مسافر هم همین است. او فضای تقدّس، فضای معنویت و فضای موجود را فهمیده است، خیلی عجیب است! کُربن آدم اهل اطلاع بود و بعداً هم مسلمان شد. خودم از مرحوم علامه طباطبایی زمانی که با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - صحبت می‌کرد شنیدم که فرمودند: «بنده معتقد هستم و یقین دارم که ایشان در اواخر عمرش مسلمان و شیعه شد.»

علی‌کلّ حال، حالا در آن موقع هرچه بوده است کربن این مسئله را فهمیده بود اما ما نفهمیده‌ایم، ما به ماه رمضان به دیده‌ی یک امر فرمولی و قراردادی نگاه می‌کنیم، امری که خدا فرموده است که دیگر این کارها را تا اینجا نکن، حالا چطور رژیم می‌گیری، این را هم مثل رژیم انجام بده! دیگر مثلاً صبح تا غروب رژیم بگیر حالا [امساک] کن، فقط در این حد برای ما مسئله جا افتاده است.

خیلی باعث تأسف است، واقعاً خیلی بهت‌زده شدم که چطور چنین عملی از یک مرجع سر می‌زند! کسی که می‌گوید: «از من تقلید کنید، به دنبال من بیایید!» تقلید یعنی این دیگر، به دنبال من بیایید، به دنبال فهم من بیایید، به دنبال ادراک من بیایید، به دنبال افق من بیایید، همه پشت سر من بیایید و فهم مرا ملاک برای دنیا و آخرت و سعادتتان قرار دهید، معنای تقلید همین است، ببینید من تا کجا پرواز کردم، شما هم همان‌جا بروید! خیلی مسئله و قضیه مهم است، توجه

می‌کنید؟!

آن وقت در اینجا فلان آقا می‌گوید: «آقا تا قبل از اینکه هلال شوال بیاید، سلب استطاعت کن!» مثلاً افطاری بزرگی می‌دهد، مقداری را هم به زنش می‌دهد، مقداری به این‌و آن می‌دهد و بنده خدا می‌میرد و حج را انجام نمی‌دهد! سلب و نفی استطاعت شده است، پول‌هایش را خرج کرده است و این مسئله باعث شد که دیگر سعادت بزرگی از دست او برود و فاقد آن شود.

این کجا و امام صادق علیه السلام کجا که به یکی از اصحابش می‌فرمایند: «اگر توانستی نان و زیتون بخوری، زن و بچه‌ات را به مکه ببر!» انسان اختلاف و تفاوت بین دو طرز فکر و طرز ادراک را مشاهده می‌کند. این زمین تا آسمان فرق دارد! او می‌گوید که پول ندارم، حضرت می‌فرماید که پول نداشته باش، «أطعمه الخبز و الزيت»¹ به ایشان نان و [روغن] زیتون بده.»

لزوم حفظ حرمت ماه رمضان در سیره علامه طهرانی

یک روز در زمان شاه با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در طهران به بیمارستان رفتیم،

¹ الکافی، ج 4، کتاب الحجّ باب فضل الحجّ و العمرة و ثوابهما، ص 256، ح 16:

«عن عذافر قال قال ابو عبدالله عليه السلام: "ما يمنعك من الحجّ في كلّ سنة؟!"، قلت: جعلت فداك العيال. قال فقال: "إذا متّ فمّن ليعيالك أطعم عيالك الخلّ و الزيت و حجّ بهم كلّ سنة".»

؛ تهذيب الأحكام، ج 5، کتاب الحجّ، باب 26، ص 442، ح 183: «عن عيسى بن أبي منصور قال قال لي جعفر بن محمد عليه السلام: "يا عيسى إن استطعت أن تأكل الخبز و الملح و تحجّ في كلّ سنة فافعل."»

یکی از مسجدی‌های ایشان مریض و در بیمارستان بود، ماه رمضان بود، وقتی رفتیم، دیدیم که روی همان میز بیمارستان میوه و شیرینی گذاشته‌اند و همین‌که نشستیم ایشان رو کردند: «آقا اینها را بردارید و در کمد بگذارید، در ماه رمضان نباید پذیرایی شود خلاف حرمت ماه است!» برداشتند و در کمد گذاشتند. آنهایی که به عیادت می‌آیند، همه روزه‌دار هستند و نمی‌توانند چیزی بخورند، شما برای چه اینجا گذاشتید؟! اگر برای خودت است که مریض هستی، هر وقتی که تنها شدی از کمد در بیاور. پرتقال می‌خوری، سیب می‌خوری، دیگر روی میز گذاشتن ندارد.

حرمت ماه یعنی حتی بودنش در ماه رمضان و - او که نمی‌خورد، او که روزه‌دار و صائم است - همین‌که شما این را گذاشته‌اید، هتک حرمت به ماه رمضان کردید. آن وقت آن آقا می‌گوید که احترام مهمان بر ما واجب است! دیگر کجا پیدا می‌شوند کسانی که آن فهم دینی در آنها تحقق پیدا کرده است؟! ما همه دو صفحه از این می‌خوانیم، دو جلد از آن می‌خوانیم و باهم مونتاژ می‌کنیم و اسمش را اجتهاد می‌گذاریم!

مقایسه زیارت امام رضا علیه السلام در بیست و سوم ذی‌القعدة با اهمیت نماز جمعه توسط یکی از ائمه جمعه

یکی از دوستان تعریف می‌کردند که ایام زیارتی امام رضا علیه السلام در بیست و سوم ذی‌القعدة بود و خیلی‌ها رفته بودند و به نماز جمعه نیامده بودند! می‌روند دیگر، شخص گفت: «زیارت امام رضا مستحب است ولی نماز جمعه

واجب است!» جدی می‌گوییم! یعنی ما استحباب
زیارت امام علیه السلام را نعوذ بالله در حدّ با
پای راست رفتن به بیت‌الخلا و با پای چپ بیرون
آمدن می‌دانیم، خوردن پنیر با گردو مستحب است
زیارت امام رضا هم...! نماز جمعه واجب است،
زیارت امام رضا مستحب است برای چه رفتید؟!
به نماز جمعه من بیاید، نماز جمعه من!
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد